

# سطح غرب و ما!

نادره افشاري

در منطقه‌ي خاورميانه - كشورهاي عربي و تركيه و ايران - استفاده از واژه‌ي روشنفكر [منورالفكر] حدوداً از دهه‌ي پاياني سده‌ي نوزدهم و سال‌هاي آغازين قرن بيستم آغاز شد. روشنفكران دنياي اسلام در اين سال‌ها به دليل ارتباط كم‌رنگي كه با سطح غرب برقرار کرده بودند، خواهان نوعي مدرنيته و تغيير در روابط اجتماعي كشورهاشان بودند. بيداري و به خود آمدن اين روشنفكران، ايشان را برانگيخت تا در پي ايجاد رفرمي در مذهب اسلام، بكوشند اين دين را بر اساس مفاهيمي امروزي تعريف کرده و در چارچوب همين دين به تجدد و تمدن دست يابند.

قاسم امين [۱۹۰۸ - ۱۸۶۳] روشنفكر مصري در كتابي تحت عنوان تحرير المرات كه ترجمه‌ي آن توسط يوسف خان اعتصام الملك زير عنوان تربيت نسوان در تبريز به چاپ رسيد، اساساً دليل انحطاط اسلام را ضعف نيروهاي اخلاقي و پريشاني رفتارهاي اجتماعي مسلمانان ارزيابي کرده است. به اعتقاد امين: ريشه‌ي ناداني و عدم آشنائي با دنياي معاصر و علوم جديد را بايد در خانواده جستجو کرد، زيرا در كشورهاي اسلامي روابط سنتي ميان زن و مرد مانع از آن است كه زنان به آزادي لازم براي اجراي نقش خود در خانواده و اجتماع دست يابند. امين چاره‌ي كار را در آموزش عمومي و آموزش زنان مي‌دانست و شاه بيت كتاب او اين بود كه تاكيد داشت: آموزش زنان به سواد خواندن و نوشتن و خانهداري محدود نمي‌شود، بلكه بايد امكانات تايمين معاش و زندگي اقتصادي مستقل را به زنان داد. توجه داشته باشيم كه امين در سال ۱۹۰۸ درگذشته است. [۱]

ايرانيان هم در اين دوران كم و بيش از آنچه در كشورهاي عربي و تركيه‌ي عثماني مي‌گذشت، آگاه شدند و در همين دوران بود كه اندیشه‌ي ترقي توسط كتاب و روزنامه و رفت و آمد بازرگانان و سياحان به ايران رسيد. در اين دوران كتاب‌هاي بسياري در همين رابطه از عربي و تركي به فارسي ترجمه شد. جالب اين كه روشنفكران ايراني اين دوران - بجز كمي برداري از اندیشه‌هاي اين انديشمندان خاورميانه‌اي - حتا نام نشریاتشان را به تقلید از روزنامه نگاران دنياي عرب و امپراطوري عثماني برمي‌گريده‌اند! [۲]

در همين دوران ترجمه‌ي كتاب طبائع الاستبداد عبدالرحمان كواکبي توسط عبدالحسين ميرزا كه زبان‌هاي انگليسي و عربي را به خوبي مي‌دانست، در دوران استبداد صغير محمد علي شاهي [سال ۱۹۰۷ ميلادي] به شيوه‌ي چاپ سنگي در تهران به چاپ رسيد. همچنين كتاب علل توفيق انگلوساكسون تاليف دو مولن توسط شادروان علي دشتي از عربي به فارسي برگردانده شد. نشریات زيادي هم در خارج از كشور و بعدها در داخل كشور چاپ شد؛ آنچه اما اطلاق واژه‌ي روشنفكر را به بسياري از اين انديشمندان با اشكال مواجه مي‌كند، اين است كه ايشان - بيشرشان - به جاي اين كه براي دست يافتن به تجدد، تمدن، مدرنيته و تكنولوژي از سنت‌ها كه ريشه در مذهب اسلام دارد، عبور كنند - چنان كه در غرب و در دوران روشنگري انجام شد - خواهان تلفيقي بين اسلام و مدرنيته بودند و هستند. شادروان دكتر مهرداد بهار پژوهشگر ارزنده در گفت‌وگويي تحت عنوان بحران روشفكري در ايران كه پس از درگذشتش به چاپ رسيده است، تصوير بسيار روشني از اين گونه روشنفكران نشان داده است:

بهار مي‌نويسد ما در ايران به جاي روشنفكر، تحصيل کرده و دانشگاه ديده داريم. خبلي از ايشان حتا كتاب‌هاي هم منتشر کرده‌اند، ولي اينان هميشه تنها تقليد کرده‌اند، بدون اين كه به ماهيت و هويت آنچه كه از آن كمي برداري مي‌كنند، واقف باشند. او نمونه مي‌آورد كه اين تحصيل كردگان حتا اين ظرافت را نداشته‌اند كه به ارزش مديريت براي بهره برداري از تكنولوژي نيز پي ببرند. نمي‌دانند كه براي استفاده از صنعت مونتاژ هم بايد مديريت داشت؛ چرا كه مديريت يك فن مدرن است و از دسترس درك و فهم اين جماعات بيرون. او به روشني نشان مي‌دهد كه واژه‌هاي دموكراسي، مردمسالاري، جامعه‌ي مدني، ترقي، پيشرفت، توسعه، تكنولوژي و واژه‌هايي از اين دست كه اين طيف روشنفكران در

نوشته‌ها و گفته‌هاشان مثل نقل و نبات به کار می‌گیرند، هیچ گونه مبنایی ندارد، بلکه کپی برداری‌ای ناشیانه است از سطح و ظاهر آنچه می‌پندارند در غرب می‌گذرد. بهار در پایان نتیجه می‌گیرد که با این سنخ روشنفکران، ما هیچ چشم اندازی برای دست یافتن به آزادی، دموکراسی، ترقی، پیشرفت، حقوق بشر و توسعه نداریم و با تأسف تاکید می‌کند که ما باید به بیسوادی خودمان اعتراف کنیم تا بتوانیم بفهمیم چه گرفتاری‌هایی داریم. او می‌نویسد به کاروان تمدن و پیشرفت و توسعه‌ی جهانی پیوستن جبری نیست. بسیار بوده‌اند و هستند ملت‌هایی که به دلیل عدم درک درست از مکانیسم عملکرد دوران روشنگری و الزامات و بازتاب‌ها و پیامدهای آن، قرن‌هاست در قرون وسطا دست و پا می‌زنند و اگر نجبنند همچنان در این گرداب خواهند چرخید.

بهار برای این که عقب ماندگی، عقب افتادگی و ناآگاهی این گونه روشنفکران را نشان داده باشد، نمونه‌ای می‌آورد که می‌تواند باعث شرمساری ما ایرانیان باشد:

نمونه‌ای برایتان عرض کنم از یکی از شعرای خیلی درخشان روشنفکر که اشعارش واقعا علو انسانیت را نشان می‌دهد. یکی می‌گفت با هم رفته بودیم مشهد. خانه‌ی بابای من بود. همه رفته بودیم. خوابیده بودیم. زن آن شاعر هم بود. پنجاه تا رختخواب انداخته بودیم. مردها این اتاق، زن‌ها آن اتاق. گفت: صبح شد و ما پا شدیم رختخواب‌ها را جمع کردیم. این شاعر بزرگ رختخوابش را جمع نکرد. به زنش گفت: بیا جمع کن! من گفتم: زنت آبستنه، چی چی را جمع کنه؟ گفت: تو خیال می‌کنی من زن گرفته‌ام که خودم رختخوابم را جمع کنم؟ این شاعر ظاهراً چپ، انقلابی، مترقی، ظاهراً مارکسیست، خیلی فهمیده و دانشمند، فقط وقتی شعار هایش را می‌دهد، شعرش را می‌گوید، مترقی است. در زندگی زنش کلفت اوست. این ماییم. روشنفکرهای ما این‌ها هستند. [۳]

بعد هم جمع‌بندی می‌کند که: بنابراین با این روشنفکرها هیچ غلطی نمی‌شود کرد!

این که مهرداد بهار حدوداً یک سده پس از قاسم امین روشنفکر مصری دنیای عرب و در دوران اطلاعات و کامپیوتر و تکنیک و ارتباطات، در ایران ما و چندین سال پس از بهمن پنجاه و هفت به همان دریافت و جمع‌بندی‌ای می‌رسد که امین رسیده بود، بیش از این که یک شوخی تاریخی باشد، نشانه‌ی گیر و پیچ اساسی‌ای است که این گونه روشنفکران ما نمونه‌های روشن آن هستند. در طیف کمونیستی این گونه روشنفکران هم روال همین است.

واژه‌های لائیسیت، روشنگری، مدرنیته، تکنولوژی، مدیریت، حقوق بشر، آزادی، آزادی‌های

فردی و اجتماعی، برابری‌های حقوقی همه‌ی انسان‌ها، نفي خشونت، نفي تروریسم، دموکراسی، مدارا و تحمل دگراندیشان همه و همه مفاهیمی هستند متعلق به عصر جدید و دوران پس از انقلاب کبیر فرانسه و عصر فروغ و روشنگری. تمام این مفاهیمی که پشت سر هم ردیف شده‌اند، با هم ارتباط گریه و زنجیره‌ای دارند. شما نمی‌توانید پشتیبان دموکراسی باشید، اما در سیاست کشورتان از تروریسم حمایت کنید. نمی‌توانید شعار حقوق بشر بدهید، اما در انقلاب پنجاه و هفت برای کشتاری که از سردمداران و دولتمردان نظام پیشین ایران می‌شد، دست در دست شیخ صادق خلخالی هورا بکشید و او را برای انجام جنایاتش تشویق و ترغیب کنید. نمی‌توانید از حقوق بشر حرف بزنید، عضو جمعیت حقوق بشر ایران باشید و کلی هم نان این عنوان گزاف را بخورید، اما دادگاه‌های انقلاب و کشتار را قانون ویژه‌ی انقلاب بدانید و خواهان معدوم کردن این انسان‌های حتماً مجرم، بدون دادگاه، بدون وکیل مدافع و بدون حقوقی شهروندی بشوید. نمی‌شود در غرب تحصیل کرده باشید، ترمودینامیک و جامعه‌شناسی و حقوق و حقوق بشر خوانده باشید و عناوین دکتری به پائین را کسر شان خودشان بدانید، اما چهره‌ی بدهیبت سید روح‌الله خمینی را در ماه ناآگاهی‌تان ببینید و یا به دنبال پشم ریش این جانی در لای برگ‌های قرآن نفیستان بگردید. نمی‌شود طرفدار دموکراسی بود، یا مثلاً در رابطه با ترورهای سیاسی صدر اسلام مقاله‌ها و کتاب‌ها نوشت، اما سرفصل انقلاب شکوهمند اسلامی یا انقلاب توده‌ای/دموکراتیک سال پنجاه و هفت را حمله‌ی چند جوان رمانتیک به ژاندارمری سياهکل دانست و این عمل تروریستی را که آن گونه ملت ایران را گرفتار تروریسم دولتی/اسلامی کرد، ستایش کرد و از آن ناآگاهی و عقب افتادگی داستان و شعر و اطلاعیه ساخت. نمی‌توانید از دموکراسی و حقوق بشر حرف بزنید، ولی با همسرتان رفتاری شبیه به اعراب هزار و چهار صد سال پیش داشته باشید. نمی‌توانید در منشوری ادعای رهبری جنبش

آزادي خواهي و مردمسالاري را به خودتان تفويض كنيد، اما خواستار حفظ بخش انتخابي همين حكومت جمهوري اسلامي باشيد. نمي‌توانيد روشنفكر باشيد، اما سال‌ها چراغ موشي به دست در ميان همين حاكمان اسلامي به دنبال منجيان آزادي و دموكراسي و ترقي و پيشرفت و توسعه براي ايران بگرديد. نمي‌توانيد به پنجاه سال كار سياسي/روشنفكري‌تان در نيم سده‌ي گذشته بباليد و منتش را سر مردم ايران بگذاريد، اما از همسر و دخترتان با واژه‌ي تحقير آميز اين زن‌ها ياد كنيد. نمي‌شود آزاديخواه باشيد، اما راه رهايي ملت ايران از جور ستمشاهي را در قورخانه‌ها و اسلحه‌خانه‌هاي جريان‌هاي مسلحانه‌ي خاورميانه‌اي و در خانه‌هاي تيمي و تيم‌هاي عملياتي/تروريستي مذهبي/لبنيني جستجو كنيد. نمي‌توانيد روشنفكر باشيد، اما نعش شيخ فضل‌الله نوري را بر بالاي دار نشانه و سمبل مبارزات و تلاش‌هاي ضد استعماري ملت ايران ارزيابي كنيد. آن گفتمان‌ها و اين رفتار و كردارها همه در ارتباط كليدي با هم هستند، هر كس بخواهد اين مفاهيم را در تئوري و پراتيك از هم تفكيك كند، سر خودش و البته سر مردم را كلاه گذاشته است. راندمان سال‌ها مبارزه و مجاهدت و تلاش و كوشش اين جماعت، در اين پنجاه سال، دشمني هيستريك اين طبف روشنفكران با هر گونه پيشرفت و ترقي و روشنگري زير عنوان غربي زدگي و بازگشت به خيش [گاوآهن] بوده است. سمبل و نماد تلاش‌هاي سياسي/روشنفكري ايشان هم شخص خميني است و پيرامونبانش كه به قول آن فرزانه‌ي فرهيخته بايد در فردي پيروزي بر حاكمان حكومت اسلامي، بر سر در مزار اين قائد اعظم اين جماعت نوشت: اين بنا يادگار چهل تاريخي [روشنفكران] ملت ما در روشن‌ترين عصر بيداري بشريت بوده است.

زيرنويس:

- ۱ - جمشيد بهنام، زمينه‌هاي فكري انديشمندان ايران در برلن، ايران نامه، پائيز ۱۳۷۷
- ۲ - اسماعيل رضواني «روزنامه نگاري بهار» نامواري دكتور محمود افشار، جلد سوم تهران، ۱۳۶۶، به نقل از ايران نامه
- ۳ - مهرداد بهار، بحران روشنفكري در ايران، ايران نامه‌ي پاييز ۱۳۷۷